



12 سپتمبر 2019

داکتر سید عبدالله کاظم

استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی است که نمیتوان از آن انکار کرد!

(قسمت پنجم)

مختصری درباره تحت الحمایگی و مسئله استقلال:

این موضوع را بازم با اقتباس از نوشته محترم داکتر زمان ستانیزی آغاز میکنم که اذعان میدارد: «تمام اسناد بین المللی، حتی اسناد حکومت های برتانیای، افغانستان را کشور آزاد پنداشته تنها از روی چند معاهده با امیران کشور سیاست خارجی افغانستان را خصوصاً در مقابل روسیه و پارس مشروط به موافقه خود ساخته و این حاکمیت بر بخشی از سیاست خارجی افغانستان را در مقابل امدادهای مالی و نظامی با افغانستان تعهد کردند. این اسناد به انگلیسی و دری به وضاحت و صراحت کامل به حاکمیت به سیاست خارجی افغانستان اشاره میکند نه به مستعمره بودنش.»

از آنجائیکه موضوع بر محور استقلال افغانستان می چرخد، اینکه افغانستان مستعمره به شکل مستملکه و یا ملحقه به کشور دیگر نبوده، بر ماهیت اصلی موضوع چندان اثر نمی گذارد، زیرا به اعتراف داکتر ستانیزی موجودیت حاکمیت انگلیس بر بخشی از سیاست خارجی واضح می سازد که افغانستان در آنوقت از استقلال کامل برخوردار نبود و این محدودیت تنها روابط افغانستان با روسیه و ایران را احتوا نمیکرد، بلکه شامل ارتباط با همه کشورهای جهان بود که باید این روابط محض از طریق انگلیسها یعنی حکومت هند برتانوی صورت میگرفت و امرای افغانستان با قبول اصل "تحت الحمایگی" حق نداشتند مستقلانه با کشورهای دیگر تماس سیاسی برقرار نمایند.

در مورد سیستم تحت الحمایگی (پروتکتوریت Protectorate) که اساساً از ماده یازدهم معاهده "گندمک" در دوره امارت کوتاه امیر محمد یعقوب خان به این زعم که: "حکومت افغانستان در امور خارجی خود بدون مشوره انگلیس با دول دیگر داخل مرادوات نخواهد شد و بدون تصویب انگلیس با دول خارجی جنگ نخواهد کرد" نشأت میکند، باید گفت که این میراث منحوس به امیر عبدالرحمن خان از دوره قبلی به ارث رسید و از آنوقت تا اعلام استقلال افغانستان بوسیله شاه امان الله غازی بطور کل پابرجا ماند، ولو که در زمان امیرحبيب الله خان سراج الملة کوشش هایی در ارتباط با استقلال خارجی کشور صورت گرفت، اما نتیجه لازم بار نیاورد.

قبلاً در قسمت اول این نوشته راجع به مفهوم "تحت الحمایگی" مطالبی بعرض رسید که برای تداعی خاطر در اینجا یک بار دیگر به آن اشاره میگردد: در حقوق بین المللی وقتی از "تحت الحمایگی" صحبت میشود که بین دو دولت (یا بیشتر دولت ها) روابط برطبق یک معاهده طوری برقرار شود که یک طرف دولت قوی (حامی یا پروتکتور) تعهد کند تا امور روابط خارجی طرف دولت ضعیف (تحت الحمایه) را در برابر فشارهای وارده خارجی کاملاً و یا قسماً کنترل و حمایت نماید و حتی بعضاً دولت قوی این حق را کسب میکند که در امور داخلی آن دولت نیز مداخله نماید و حدود مداخله در معاهده منعقد مشخص و تعیین میگردد. مهم نیست که این حق مداخله تا چه حد منجر به کنترل

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

دولت قوی برضعیف می‌گردد، اما همچو تحت الحمایگی حاکمیت ملی را اسماً nominal sovereignty در کشور تحت الحمایه حفظ می‌کند، درحالی‌که عملاً آنرا مخدوش می‌سازد و از همین لحاظ با استعمار (کلونیالیزم) و یا حالت "قیمومیت" (Mandates) شباهت پیدا می‌کند.

به زعم فوق از لحاظ تاریخی سیستم تحت الحمایگی از نظام فئودالی منشاء گرفته، طوریکه فیودالهای بزرگ، زمین دار های کوچک را در برابر تعرض دیگر فیودالهای بزرگ تحت الحمایه خود قرار میدادند. درساحه بین المللی نیز این سیستم بخصوص از اواسط قرن 19 بدینسو معمول گردید و بسیاری کشورهای اروپائی اهداف استعماری خود را در قالب همچو معاهدات با کشورهای ضعیف پیش بردند تا بدانوسیله کنترل استعماری خود را در چارچوب گویا معاهدات "تحت الحمایگی" برآن کشورها نافذ و گسترده سازند. کشورهای ضعیف از ترس اینکه مبادا خاک شان بوسیله همین کشورهای قوی به سرزمین شامل دریک امپراتوری استعماری (Colonial empires) مدغم گردد و یا بین آنها تقسیم شود، حاضر به قبول معاهده تحت الحمایگی می شدند و از یک قسمت حاکمیت ملی خود انصراف میکردند.

از نظر حقوقی عقد معاهده تحت الحمایگی بین دو کشور این شرطیه (Clause) را در بر دارد که هر وقت کشور ضعیف بخواهد از تحت الحمایگی کشور حامی بیرون شود، میتواند برطبق روحیه کلی معاهده در یک موعد معین این تصمیم خود را به کشور حامی ابلاغ کند و کشور حامی بدون جنجال باید این حق طرف مقابل را محترم شمرده و روابط تحت الحمایگی را فسخ نماید. هرگاه کشور حامی به این حق طرف مقابل تمکین نکند و بکوشد بر حاکمیت خود در امور مربوطه به نحوی ادامه دهد، در آنصورت ادامه تحت الحمایگی به یک نوع رابطه استعماری تبدیل میشود. (مراجعه شود به دائرة المعارف Funk & Wagnalls Encyclopedia، جلد 20، صفحه 7277)

چگونه امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید؟

بعضی ها امیر عبدالرحمن خان را "دست نشانده" انگلیس میدانند، درحالی‌که در رسیدن امیر به سلطنت وضع طور دیگر بود با این شرح مختصر که: او سالها قبل از آنکه به سلطنت برسد، یک شخصیت سرشناس و یک مرد جنگی مشهوری بود که با وجود یکی دوبار شکست از قوای امیر شیرعلیخان توانست پدر و کاکای خود را (امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان) را به سلطنت برساند و اما بعداً وقتی از قوای امیرشیرعلیخان (دور دوم سلطنت) شکست خورد، به سمرقند و تاشکند که تحت تسلط روسها بود، پناه برد و مدت 12 سال را در آن دیار گذراند. وقتی از بی سر و سامانی افغانستان و تسلط انگلیسها در کشور اطلاع یافت، به موافقت روسها از آنجا به عزم رسیدن به سلطنت با قوای معدود خود و با وجود مخالفت امیر بخارا از دریای آمو گذشت و به بدخشان آمد و بسرعت توانست به بیشتر حصص شمال افغانستان مسلط شود.

در این موقع انگلیس ها که در برابر قوای مجاهدین به شکست مواجه بودند و عزم ترک افغانستان را داشتند، به این فکر افتادند تا از یک شخص قوی برای اداره کشورحمایت کنند که در عین زمان بتواند با آنها دوست باشد. لذا لیل گرین (Lepel Griffin) مامور سیاسی انگلیس با عبدالرحمن خان به تماس شد، با وجودیکه فکر میکرد که موصوف به استشاره روسها برای رسیدن به سلطنت پای به وطن گذاشته است. وقتی انگلیس ها موفقیت او را در صفحات شمال دیدند، فکر کردند تا قبل از آنکه او خودش بقدرت برسد، بهتر است در رسیدن او به سلطنت از او دعوت نمایند و بدینوسیله حسن نیت خود را به او نشان دهند و در جلب دوستی او قدم بگذارند.

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

رشتیا در کتاب "افغانستان در قرن نوزده" می نویسد: « اشغال طولانی افغانستان و تلفات روزافزون قوای انگلیس و انتقادات احزاب مخالف و انعکاس وقایع افغانستان در جراید، حکومت انگلستان را سخت سراسیمه ساخته بود، به حدی که تصمیم داشتند که اگر کسی مناسبی برای اشغال تخت کابل که در عین حال مورد قبول افغانها باشد، پیدا هم نشود، کابل را تخلیه کنند و قندهار و هرات را از افغانستان مجزا و تحت شرایط علیحده اول الذکر را تحت اثر یک سردار محلی مربوط به هند و اخیرالذکر را در بدل امتیازاتی به ایران تسلیم نمایند و برای انجام این مقاصد لیبیل گرین سکرتر حکوات پنجاب جهت مفاهمه با سران ملی به کابل و کلنل سنت جان به قندهار اعزام گردید و درباب هرات مذاکره توسط سفیر انگلیس در تهران با دولت ایران آغاز یافته بود.» (رشتیا...، صفحه 347)

از آنجائیکه وضع انگلیسها در کابل در اثر قیام مجاهدین با مشکلات جدی روبرو بود، جنرال ستیوارت از قندهار با قوای خود بطرف کابل حرکت کرد و با وجود مقاومت های جدی مجاهدین در نیمه راه، توانست به کابل برسد و قدرت را از جنرال رابرتس (درماه می 1880) بدست گیرد. در این میان چون سردار عبدالرحمن خان با اعلام رهایی کشور از سلطه اجانب بر نفوذ و سلطه خود در شمال کشور موفق گردیده بود، گرین دومین نامه خود را از کابل برایش ارسال کرد که ضمن ابراز رضایت از آمدن او، راجع به موقفش در مورد روسها و آینده از او سؤال کرده بود. امیر این نامه را برای بزرگان و افسران قوای خود سپرد تا در قسمت جواب ابراز نظر نمایند که در نتیجه به جواب آن پرداخته شد، چنانکه در جوابیه تصریح گردید که او به موافقه جنرال کافمن حکمران تاشکند عازم وطن گردیده و از عزم خود نوشت که میخواهم: «در امور اضطراریه و ضروریه کمر معاونت ملت خود را بسته و باخصم مصاف داده و ره نورد مدافعت شوم». علاوه بر آن در جمع مردم در خان آباد گفت که: «اگر انگلیسها او را برای اشغال تخت افغانستان به کابل دعوت مینمایند، اولتر باید حدود مملکت و قضیه قندهار و چگونگی نماینده را که در افغانستان تعیین خواهند کرد، واضح سازند.»

به این اساس انگلیسها بتاريخ 3 می 1880 یک هیئتی را در خان آباد نزد عبدالرحمن خان با یک نامه از طرف نایب السلطنه هند اعزام کردند که در آن نامه لارڈ لیتن Lord Lytton (نایب السلطنه هند): «از موافقه دولت برتانیه به انتخاب سردار عبدالرحمن خان به حیث امیرکابل و تخلیه افغانستان به اسرع وقت اطمینان داد و درباره سرحدات افغانستان اشاره به معاهده 1869 کرد که روسها افغانستان را به حیث ساحه تحت نفوذ انگلیس شناخته و دولت انگلیس فیصله نموده که افغانستان با هیچ یک کشور خارجی در شرق میانه اشتراک عمل ننماید. با وصف این در صورتیکه عبدالرحمن خان حاضر باشد که مشوره برتانیه را در روابط خارجی خود مراعات نماید، دولت انگلیس از رعایت حقوق و انترست دولت همسایه روس در افغانستان خوداری نخواهد کرد.»

لودویک آدامک درباره متن نامه فوق صراحت بیشتر میدهد که در آن چنین ذکر شده بود: «از آنجائیکه حکومت برتانیه مداخله قدرتهای خارجی را در افغانستان رد میکند و از آنجائیکه روسیه و ایران وعده داده اند هیچگونه مداخله در معاملات افغانستان ننمایند، پس واضح است که حضرت والای شما [خطاب به امیر] روابط خارجی با هیچ قوای خارجی به استثنای حکومت برتانیه داشته نمیباشید. اگر کدام قوای خارجی سعی نماید در امور افغانستان مداخله کند و اگر چنین مداخله به تجاوز بدون تحریک بر قلمرو حضرت والا بانجامد، در آنصورت حکومت برتانیه آماده خواهد بود دست کمک بسوی شما دراز کند. این کمک بدان اندازه و ترتیبی خواهد شد که حکومت برتانیه برای رد آن تجاوز لازم بداند، آنهم به شرطیکه حضرت والا بدون فرو گذاشت، توصیه حکومت برتانیه را

در موضوع روابط خارجی خویش دنبال نماید.» (آدامک، لودویک: «تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال»، مترجم: علی محمد زهراء، پشاور، صفحه 19 - 20)

در اینجا انگلیسها با یک عبارت صریح موضوع تحت حمایتی را در همان آغاز برای عبدالرحمن خان خاطر نشان ساختند که باز هم به همان معاهدات قبلی امرای اسبق با انگلیس ها رویت داده می شد. در نامه راجع به قندهار نوشته شده بود که: قندهار به سردار شیرعلیخان تفویض گردیده و دولت برتانیه اراده ندارد به ولایت مذکور مداخله کند. ذکر اینکه دولت انگلیس عبدالرحمن خان را به حیث امیر کابل می شناسد، مقصد از آن تذکره مانا اشاره به قرارداد با امیر دوست محمد خان بود که ساحه امارت او را در آنوقت محدود به کابل ساخته بودند.

هنوز این مکتوب در راه بود که عبدالرحمن خان به عزم کابل به «چهاریکار» رسید و در آنجا به اعلان پادشاهی خود پرداخت و طرف قبول مردم قرار گرفت. با این رویداد انگلیسها مجبور شدند سلطنت عبدالرحمن خان را برسمیت بشناسند و در ضمن راجع به آینده قندهار و هرات تغییر نظر دهند و موافقه کنند تا آن دو ساحه را نیز جزء سلطنت او بشمارند. (برای شرح مزید دیده شود: س.ق. رشتیا: «افغانستان در قرن نوزده» .. صفحات 344 تا 355)

نگاهی به برنامه های امیر عبدالرحمن خان:

میر غلام محمد غبار وضع عمومی کشور را در سال 1880 چنین شرح میدهد: «امیر عبدالرحمن خان وقتی به سلطنت رسید که در نتیجه دو هجوم انگلیس کشور صدمه و خساره برداشته بود. به این معنی که دستگاه منظم اداری فروریخته و تشکیلات نظامی از بین رفته بود، مرکز و پایتخت مملکت یعنی شهر بالاحصار کابل منهدم و صنعت گران و پیشه وران اغلب در دفاع از وطن معدوم شده بودند. شهرک صنعتی استالف و بازارهای غزنه احراق گردیده، شهرهای قندهار و جلال آباد از پیشه وران تخلیه و به شکل استحکامات نظامی دشمن درآمده بودند. مزارع کابلستان و زابلستان و پروان و کاپیسا و ننگرهار و قندهار، دهقانان جوان خود را در میدانهای جنگ اعزام کرده بودند. لهذا پیشه وری شهرها و رزاعت و آبیاری قسمتی از روستاها تقریباً از بین برده شده بود. در عوض، طوفانی از هیجان مردم بر ضد تجاوز دشمن خارجی برپا و هر قهرمان جنگ، شکل یک مرکزیت مستقل به خود گرفته بود. خزاین و جبه خانه های افغانستان خالی و هنوز دشمن قوی در سرحدات بلا فصل کشور در کمین فرصت قرار داشت...» (غبار، میر غلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ چهارم، ایران 1378، صفحه 346)

امیر اولین مشکل خود را در کابل چنین بیان میکند: «من که پادشاه مملکت هستم، در موقع جلوس به تخت سلطنت دچار این مشکل شدم که خانه به جهت سکونت نداشتم، چرا که عمارات بالاحصار را که خانه اجدادی من بود، لشکر انگلیس خراب کرده بودند و دیگر خانه موجود نبود. خانه کرایه هم پیدا نمی شد که مؤقتاً آنجا بمانم... به خیالم در تواریخ کمتر و حتی هیچ دیده نشده است که پادشاه برای خوابیدن خود اتاقی نداشته باشد و تازمانیکه عمارت تازه به جهت خود بنا نمودم، در چادرها و خانه های گلی مال رعایا عاریه می نشستم.» (امیر عبدالرحمن خان: تاریخ افغانستان - تاج التواریخ، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 221)

با این وضع امیر هدف اصلی سلطنت خود را چنین بیان کرد: «زیر نظم در آوردن صدها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان..... همه ایجاب میکند تا سیستم قبائلی

نابود شود و با جامعه آبرومند که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.» (اولسن، آستا: اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک 2001، صفحه 66)

وقتی کتاب "زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد" را 15 سال قبل نوشتم، با مرور تاریخ 21 ساله سلطنت امیر عبدالرحمن خان به این نظر رسیدم که امیر اولین پادشاه افغانستان است که برای هدف مشخص خود، دقیقاً استراتژی طرح کرده و هرکاریکه انجام داده، برای رسیدن به همان هدف بوده است که مدل و شیوه کاری امیر موصوف را میتوان تحت نکات ذیل خلاصه ساخت:

الف - هدف: در دوکتورین امیر هدف اساسی تأسیس و استحکام یک حکومت مرکزی و سلطنت مطلقه بود با موجودیت یک حکمروا که هم قانون باشد و هم مجری قانون.

ب - استراتژی: برای نیل به هدف فوق، استراتژی امیر استوار بود بر نکات ذیل:

- 1 - تلاش برای تعیین سرحدات برای حفظ موجودیت ارضی افغانستان در چهارچوب حدود اربعه مشخص که ملزمه یک دولت مستقل پنداشته میشود؛
- 2 - تضعیف و امحای سران سرکش قبائل و سائر گروپهای قدرتمند؛
- 3 - جذب علمای دین در خدمت دولت و بیرون کردن آنها از زیر نفوذ سران قبائل؛
- 4 - دادن مشروعیت دینی به سلطان به حیث "سایه خدا در روی زمین" و وجوب اطاعت مطلق از اوامر او؛
- 5 - پیش گرفتن سیاست "تجربید" یعنی دوستی و سازش با دو قدرت بزرگ منطقه به منظور حفظ موازنه قدرت بین آنها، بخصوص با انگلیس ها در رعایت این اصل که "در امور خارجی بی مصلحت شما کار نمی کنیم، ولی در امور داخلی مصلحت شما را کار نداریم".

ج - اقدامات: امیر برای تطبیق استراتژی فوق، اقدامات ذیل را با جدیت و شدت رویدست گرفت:

- 1 - تقویه بنیه نظامی، جلب و جذب عسکر و تدارک وسایل جنگی؛
- 2 - تقویه بنیه مالی دولت از طریق افزایش انواع مالیات و اخذ مستمری و کمک از انگلیسها؛
- 3 - استفاده از قوای نظامی، لشکر کشی ها و سرکوب کردن قدرتمندان، مخالفان و شخصیت های مظنون با شدت و قساوت بینظیر که از این ناحیه مردم دوره سلطنت او را به دوره «خون و آتش» مسمی ساخته اند؛
- 4 - استفاده از نام جهاد علیه مخالفان با شعار اینکه: "کسیکه از من اطاعت میکند، از خدا اطاعت مینماید و کسیکه بمن مطیع نیست، به خدا اطاعت ندارد.. سرزمین بغاوت، حیثیت دارالحرب را دارد". امیر همچو فتاوی را از طریق علمای دین شایع و پخش میکرد و برای اقدام خود مشروعیت دینی کسب مینمود؛
- 5 - از بین بردن مخالفان صاحب نفوذ و مقام به انواع و ذرایع مختلف از جمله قتل، حبس، تبعید و غیره و همچنان جهت تضعیف قدرت مالی مخالفان به ضبط و غصب جایداد آنها می پرداخت؛
- 6 - توسل به دستگاه جاسوسی بسیار قوی و وسیع، حتی در بین حرم و خانواده خود؛
- 7 - استفاده از سیاست های "تفرقه بینداز و حکومت کن"؛
- 8 - ازدواجهای سیاسی به منظور پیوند دادن سلطنت با خانواده های متنفذ و جلوگیری از نقش تخریبی آنها در برابر دولت؛
- 9 - تضعیف رواجها و عنعنات محلی زیر نام "پشتونوالی" که اجرای آن در حیطه قدرت سران قبائلی قرار داشت؛

- 10 - آوردن نظم اداری و توظيف مأمورین و قضات حکومتی در سراسر افغانستان، تا بدانوسيله نقش مستقل متنفذین دینی را تقلیل دهد؛
- 11 - وضع قوانین، دستورنامه ها و فتاوی شرعی به منظور تنظیم بهتر امور؛
- 12 - توجه به ورود تکنالوژی و تأسیس بعضی صنایع مهمه و استخدام یک تعداد اشخاص فنی و مسلکی خارجی جهت بکار انداختن تأسیسات صنعتی و نظامی؛
- 13 - توجه بر تشکیلات اساسی دولت، توظيف مأمورین توأم با اداره جدی و با انضباط امور.
(دیده شود: س.ع. کاظم: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل، 2005، صفحه 83 تا 85)

امیر بعد از 21 سال تلاش شباروزی موفق شد سرحدات کشور را در شمال و جنوب تعیین نماید و به وسیله جمعاً چهل بار لشکر کشی های خورد و بزرگ به هر سمت و منطقه در کشور توانست اداره مرکزی را زیر سلطه خود در تمام افغانستان حاکم سازد، اقتدار از دست رفته ای دولت را اعاده کند و سلطه دولت را در مناطق "کافرستان" که بعداً نورستان نامیده شد و در هزاره جات که زیر اداره "میران" مقتدر محلی قرار داشت، گسترش دهد و به نظام فنودالی پایان بخشد، امنیت را در کشور برقرار سازد و راه را برای تجدد و تحولات بعدی در ساحات مختلف مساعد گرداند. در این جریان البته انتقاد فراوان بر شیوه های کاری امیر بخصوص در استبداد و نظام مطلقه او وجود دارد و بعضی از اقوام افغانستان از شدت عمل امیر ناراض اند که حتی با شنیدن نام امیر شدیداً انزجار خود را نشان میدهند. باید گفت که شدت عمل امیر عام بود و هر کی در برابرش بیشتر مقاومت میکرد، با شدت عمل بیشتر او مواجه می شد. هر یک از اقدامات امیر که در فوق ذکر شد، در حقیقت یک مبحث جداگانه است که ایجاب تحقیق مزید را مینماید، ولی ما در اینجا بحث خود را به رویداد های خارجی آنهم روابط امیر را با حفظ تحت الحمایگی با انگلیس ها بیشتر متمرکز می سازیم.

(ادامه دارد)